

عاجز خشت وجفرو جامعر که آن به بنو عبدالمؤمن ور مغرب په و راشت بر سیده اما
از کلام آنحضرت است و کتاب جفر شمور و معروف مشتعل بر علوم و هنر ارشاد
و آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام فرمود علمنا غابر و مژبور و نکت فی القلوب نقر فی
الاستماع و ان عندنا الجفر الاحمر والجفر الابیض و صحف فاطمه و ان عندنا الجماعه فیها
بجمع ما بحاج الناس لیه و رسول کردند از تفسیر ابن کلام فرمود علم غابر علیه حضرت
که در زمان است قبل از خواهد شد و علم حضرت پاکه در زمان امضا کرد شنید و اما نکت
فی القلوب فهو العامم یعنی نکت چیزیست که از جانب خدا بر قلوب اقابض میشود انترقی
الاستماع کلام خانگی است که با خود میکنند آنرا من میشنویم اگرچه اشخاص آنرا
نمیشنیم اما الجفر الاحمر طرفیست که در ان سلاح رسول خداست و بیرون خواهد آمد تا کلمه طمود
خواهد کرد و اما هر زمان از ماکه حضرت امام محمدی علیه السلام است اما الجفر الابیض طرفیست
که در ان توریت موسی و انجیل عیسیی زبور و داؤود و دیگر صحائف پیغمبران است و اما
صحف فاطمه علیها السلام پس در ان مرقوم است جمیع حوادث و اسامی کسانیکه ماکه
خواهند گردید تاریخ قیامت و اما الجماع کتابیست که طول آن میتواند دو ساع است
آنرا رسول خدا اصلی ائمه علیہ وآلہ اطافر مودودی علی بن ابی طالب علیه السلام پرست خود تو شست
قسم بخیزد که در ان است جمیع ما بحاج اشد الناس لی يوم القیمة و همچنین چیز را فرو نگذشته
بزرانی شواهد الینه و در شرح موافق آورده که الجفر و الجماع کتابیان بعلی بن ابی طالب
علیه السلام و از بعضی ثقات منقول است که آنحضرت علیه السلام فرمود سلوانی قبیل

لیکن نزدیکی این دو کشور را در آغاز می‌گیرند
در فراز این خانه بخان اور فری دلوه
بپرسید که این دو کشور از کجا می‌باشند
آنها بخان اور فری دلوه می‌گردند

آن تقدروتی فانه لا یکند کم احمد بعد نیشل حدثی یعنی سوال کنند از من پیش از آنکه کمیند مراد ره چیز که خواهید پرستی خواهید یافت کسی ابعد از من که سخن گوید ای شما چیز یکه من بشناسم میگوییم این علوم بالطلب رسالت است علی السلام

四

اسم هر چنگے تو از دانائشو
 ستر مر عالم الایما شنو
 و از کلمات طیبات اوست من عرف اشد اعرض عین سواه یعنی عارف خدا
 عرض بود از غیر او و منقطع از اسباب و از خلق گشته و بحق پیوسته
 غیر سر حق را در دلش آن مقدار نباشد که با او التفات کند اپیایت
 آنکه تراشت ناخت چهار چکنند
 فرزند و عیال و خانمان را چه کند
 دیوانه کنی هر دو چهانش بخوشی

د فرمود لاینچه العیاده الا یتیویه فقد مم علی العیاده التوبیه الی اینون العابران
یعنی عبادت جزئی توبه بر است نیا پید و خدا سبیانه مقدم کرد توبه را برعیادت
توبه بر ایت مقامات است و حبودیت نهایت مقامات است واوسیانه تقدیم
ذکر خصیان کرد و امر توبه به فرمود قال توبو ای الله گمیعا و رسول خدار ای عبود
یاد کرد و فرمود فا وحی للای عیده ما او حی اپیات

که نمی‌تواند کافتاً باید که نمی‌تواند	توبه کن مردانه در فسون تفسیه که نمی‌تواند
---	---

عمر خلیه تو په بمه جان گندشت
کر سپید کرد می تو نامه عذر خویش
عمر گرد گندشت خبیث این داشت
چیزی عمرت را بده اب حیات
جمله ما تیپها ازو نیکو شوند
سیاست را بدل کرد حق
در زمینی مقصود بجهش بندگیست
کر تو خواهی خسر و دل زندگی
بنده با شرع بندگی کن روز و شب

مل حاضر غائب از حق نمیشست
تو بکن زانها که گردستی ز پیش
آب تو بهش ده اگر او بی خبر است
تا درخت عمر نگردد با ثبات
ز هر پارسیه از و گرد و چقتند
ما همه طاعت شود ز و ما سبق
زندگی نه بندگی شرمندگیست
بندگی کن بندگی کن بندگی
که این بود خوشبودی در گاه ری

وادو طائی روزی بخدمت آن حضرت آمد عرض کرد یا این رسول شد مران پد و کولم سیاه شده است فرسودایی ایا سلیمان تو زا پدر زمان خوشی ترا به پند من چه حاشیت باشد عرض کرد ای فرزند رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم شمارا از همه خلاائق فضل کرده پند دادن بر شهادت حب است آن حضرت فرسودای ای سلیمان من اذان می ترسم که بقیایا است جدم اند من آویز دودست در من زندگه چرا حق تما بعثت من بجا نیا وردی این کار نسب صحیح قویی بیست این کار بمعاملت شایست حضرت حق است و این کار بمعاملت خوبی است اند حضرت حق بیانه تعالیے داد و بسیار گزینست و گفت ای پار خدا یا آنکه میخون طبیعت دی از آب نبویست

واداره عیشی نیاید ایل بین دیگر میان این دو ایل ها
بین دیگر میان ایل های ایل خان و ایل شاهزاده ایل های
که در این سیاست میان ایل های ایل خان و ایل شاهزاده ایل های
که در این سیاست میان ایل های ایل خان و ایل شاهزاده ایل های

بی خواسته اند و می خواهند که بین این دو میان
کارهای ایجاد شده باشند و این دو میان این دو
کارهای ایجاد شده باشند و این دو میان این دو
کارهای ایجاد شده باشند و این دو میان این دو

و ترکیبی بیعت وی از اصول برخان و محبت جدش رسول‌خدا و ماورش تبول زهراء
و پدرش علی مرضی بین حیرانی است که ودادک باشد که بعاهت خود شفیع و
روزی سفیان ثوری بخدست حضرت آمد و صیت خوست و عرض کرد که وصیت
فرماد آنگاه پارام شاید که خدا استعایله آن وصیت را در حق من نافع گرداند
حضرت فرمودای سفیان لامروءة لکذ و بیغنه نیست مرده مرد و غلو را ولات
لحسود یعنی نیست راحت هراسد را ولا سود ولسی الخلق نیست سردار بخلق را
والاخوة للملوک نیست برادری و قرابت مسلمانین و اصرار اسفیان عرض کرد
زیاده ازین فرمودای سفیان کفت عن محارم الله تکن عاپداباز وارخود را
از متهمات خدائی تعالیٰ تا پیشوی ها بدوارضن کا قسم الله تکن عینیان یعنی
رهنی شوچنی کی قدر او قسمت توکرده تماونی شوی و حسن جوار من جارک تکن
مسلماباچه اسکان نیکوی کن نامسلمان شوی و لا تصور الفاجر فینیلیک فی فحوده
با فاسق منشین که غالب آید بر قدر بدکاری و تبروس را بست کند نیشت کرد ارجع

بیت

صحابت صالح ترا صالح گند صحبت طالع ترا طالع کند
و شاوری امورک الذین بیرون طاعته الله عز و جل یعنی مشاورت کن در کارهای
بامردا پنگ که طاعت خدا پنگی و اخلاص خبیع و نیاز میکند بعد ازان سفیان
عرض کرد که زیاده ازین فراحت حضرت فرمود من اراده‌گرا بلاعشریه و همیشه بالسلطان

لیخزج من ذل المعصیة الی عزا الطاعنة کیک عزت بخواه وغیر برادران و خوشاں
و سولت خواه بعیسی سلطنت و ددگاران پس باید که از خوارشی فرمائی
هدای خود را بیرون آرد و بسی عزت طاعت و بنده گی خدار جمع کند باز سفیان
عرض کرد که زیاده ازین بگو حضرت فرمود من یه صاحب صاحب سورالایسلم
و من مدخل سورتیم و من لاایسلم لسان نیند مر یعنی کیک مصاجبت کند
صاحب بدی راسلامت نامه از بدی و کیک در آید و مقام بر البتہ متهم
شود کیک زبانش و راحتیار نباشد پیمانی گرد و قال الشیخ عبد الرحمن سلیمانی
رحمه الله شنی کتاب تاریخ شاخ العصوفیه فی اول حرن الجیم عیفر بن محمد الصادق
لینیه ابو عبد الله الاخلاق العالية والفتوات الظاهرة و ثانی فی فہم القرآن
او صحیح عنده حسن جلکی عنده انه قال کل معرفتہ لا یقارن نداد و ام مر اقبہ اللہ غزو جل
و خون تسليط هنوز ره و کل محنتہ لا یقارن بیاد و ام الموافقه فذلک غزو رو و استدرج
اکھرت فرمود ہر معرفتی که باد دوام مر اقبہ و مشاهدہ و ترس حق سبحانه نباشد
پس آن ظلم و فسالت و غوایت و جالت است و ہر محنتی که با موافقت محبوب
و غماں ارسے بتو دپس آن محنت غزو رو و دروغ و فتو راست مردے
از ان حضرت سوال کرد که فتوت صیحت فرمود لیست بالفسق والغیر لکن
الفتوت طعام مخصوص و نایل میند ول و شیر مقبول و عفاف و اذی مکفوت
یعنی فیت کرم و بزرگی بفسق و غیر بلکہ طعام دادن ببرداں و عطا و نوال

۲۵۰
لیکن بین این فتنی بزرگ
بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ
بین اور بزرگ بزرگ بزرگ
بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ
و این بزرگ بزرگ بزرگ
و این بزرگ بزرگ بزرگ
و این بزرگ بزرگ بزرگ

اور این بزرگ بزرگ بزرگ
و این بزرگ بزرگ بزرگ
و این بزرگ بزرگ بزرگ
و این بزرگ بزرگ بزرگ

در را و خدا و خوش خلقی و نسبتی در روی مردم و بازماندن از جور و جفا و اذیت
خلق خدا و فرمود من این شان فشد عز و جل تجش عن التاس من النبی تغیر ائمہ سیماه نمایم که
یعنی سیکر انسیت گرفت بخدا لیست عز و جل و حشرت به مرسانند از مردمان در میدار
منی الطت ایشان و کسیکه با غیر خدا ای افسوس گشت از خود بردا و را و سادس شیطان
واز آنحضرت عجائب و غرائب علوم که از عد عقل و قیاس بیرون هست نقل مکلفته
حضرت اولیا ائمہ تمیم ک باعوامیت آنحضرت اند و ابابیز مریم بطاوی ک مشهور طیان
العارفین است مقامی در لگاه مستفیض زر و حمایت آنحضرت بود و آنحضرت شتردیه
در مدینه منوره افاضه علوم احادیث بر طالبان فرمود بعد ازان نیم عراق تشریف
آورد و افاضه علوم دینی فرمود و در سند این حفیظه روابیت کرد که ابوحنیفه
گفت که روزی منصور و دانقی مبنی گفته فرستاد که ابو عبد الله جعفر صادق علیه السلام
در علم فقا هست مشهور گشته و بسیار مردمان باور جمع می ارزد پس ترا باید که مسائل
مسئله که جواب آنها متعذر باشد پرایی جعفر صادق بیار و از دی در مجلس سیان کن
ابوحنیفه میگوید که من در خانه منصور و دانقی رفتم ویدم که او بزرگ سی نشسته است
و بست راست ادھرت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته هرگاه که نظر من بران
حضرت علیه السلام افتاب و مونها پر از اصم من برخاست و هشتی در دل من پیدیده آمد
پس منصور وست مرگرفت و فنا ند بعد ازان المفاتیح بیو امام جعفر صادق
علیه السلام کرد و گفت ای ابو عبد الله این ابوحنیفه است حضرت فرمود بی می شنیم

بیکار و بیکاری نیز نیست
لیکن این دوی خود را نمی پسندند
لیکن این دوی خود را نمی پسندند
لیکن این دوی خود را نمی پسندند

اور اب بعد ازان منصور گفت سوال بکن ای ابوحنیفہ ازان مسائل کر در دل داری
پس چهل سال خدمت حضرت مرض کرد چشم اجواب ثانی فرمود ابوحنیفہ گفت که
من اخنین اعلم اناس فی افقہ در وقت خود ندیدم و در شرح مشوی ابوالفتح
و غیرہ کتب بیل سلسلہ بنظر آمده که ابوحنیفہ بعد تکمیل علوم ظاہری برائی تکمیل علوم
باطنی دو سال دیگر در خدمت آن حضرت مائد علوم باطنی حاصل کرد گفت
ولالست ان لذک النہان اگر این دو سال نمی بودند ابوحنیفہ بلاک بیشد و در بعضی
کتب شجرہ بعیت ابوحنیفہ منسوب با حضرت یافته شد واللہ اصل بالصواب رواحت
کرد از دیگری بن سعید الانصاری و ابوحنیفہ و این جمیع و مالک و محمد بن اسحق
و پسر دی موسی بن حبیر و سفیان ثوری و سفیان بن عینه و شعبہ و بحیری بن سعید لاقطان
و بسیاری از علماء رواحت احادیث ازان حضرت می رند و سلاسل چہرہ اولیاء اللہ
منسوب بآن مقتدای اهل صفا و شپوای ائمہ ہدی است
فضل و ریان کشف و کرامات آن حضرت

کرامش نایت ندارد از تین آن زبان قاصرست و از تخریش با فسل عاجز
لکن تینیا و تبرگا از بسیار اغذی و از هزاران هزار گی به لگوارش می آید و سالک شد را
کنایت میکند از آنچه آنست این جزوی در کتاب صفاتة الصفوة باستاد خود از لیث
ابن سعد روایت کرده که در مسجده در مکه پو درم و بعد گذارد و ناز و گیر بیالائی کوه اپقیهیں فتح دیرم که مردی نشسته دعا میکند که گفت یارب یارب

چندان که نفسی متقطع شد پس گفت یا الله یا الله چندان که نفسی متقطع شد پس گفت
یا حی یا حی تا نفسی متقطع شد پس گفت یا رحمه یا رحمه یا رحمه الرحمین تا نفسی متقطع شد
چفت با خنین کرد پس گفت الحتم ای ششمی الغیب و ان بردمی قد اخلاقا ای بار خدا ای
من عجی هش امکنور دارم و بدرستی هر دو قادر من کنم کشته هنوز دعای خود تا ممکن کرد و
کد پدم سلیم پا نکور دو و برد نواجناهاده و آنوقت ببرد زین امکنور بندو و چون خوست
که ازان امکنور بخورد گفتم من شرکیت تو امر فرمود بچو پس گفت تم زیرا که تو دعا کردی و من
آمین گفتتم فرمود که پیش آمی و پیچ ذخیره مکن پس هر آد امکنور بود که دانه نداشت
و هرگز مثل آن نخورده بودم چندان خوردم که سپر شدم و پیچ ازان سلکم نشد
بعد ازان فرمود هر کدام ازین دور در آنکه میخواهی بگیر گفتتم آن حاجت ندارم
فرمود که پنهان شود تا آزار پوشم پنهان شدم یکی را آزار ساخت و یکی را رداد آن
دو برد کنم را که در برداشت بدست گرفت و روان شدم من نیز برادرودی رو ادان
شدم نهی سید مرد دیرا پیش آمد و حرض کرد اکستی کسکل شد یا این رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم آن دو برد کنم را بومی داد و از آن مرد پرسیدم که این کیست
آفت این جعفر بن محمد بن علی است بعد ازان از نظر من غائب شد هر چه طلبیدم فرمود

ابیات

هر سه تو اند که ز محنت ناران نه ایکه او از آسمان پاران دهد	رزق از دی جو مجاز زید عمر
---	---------------------------

نمیز دخواه نے از گنج و مال
سر ک کافل پاک شد از اندال
من مفڑا حاجت ای تھاج زود

نفرت از دی خواه نی از عموق عالم
آن دعا پیش میرود تا ذوال جلال
تابخو شد از کرم دریائی جود

واز ارجحمل آئست که داؤ دین عباد اش بن عباس کی از موالی اخضرت علیہ السلام
را کشت و اموال ویراگرفت حضرت بر وسی در آمد در حال یکم راوی خود را بر
زین بیکشید و فرمود مولا می مرکشی و مال ویراگرفتی داشد که دعائی بخواهم کرد
داو د برسیل است ز لغت مرا از دعائی خود می ترسانی اخضرت بخانہ خود بازگشت
و ہمہ شب بیدار بود و در نماز حون وقت سحر شد شنید که بر داؤ د دعا پدر کرد و بیان

پر نیاد کو ویراگشتند اپیات

در قفا می خود ملے مینی چسدا
از بُنی اذ اجار پسرا شد بخوان
نک جزا طیراً با بیلت رسید
غلغل افت در سپا و آسمان
و ریگیر د چرخ یارب خوان شود
صیح قومی را خدار سوانکرد

می زندہ بگینا ہاں از جفا
رضعیفان را تو نے خصی مدان
لر تو پلی خصم تو از تو رہیم
رضعیفی در زمین خواہد امان
لر بمالد آسمان گریان شود
ادل مرد خدا نامد بد ر د

واز ارجحمل آئست که راوی میگوید پا جماعتی پیش اخضرت علیہ السلام وست
و سنجاعت از اخضرت سوال کرد که خدا اس تعالیٰ ابراهیم علیہ السلام را لغت خد ربعه

من الطیف فصر ہن ایک و آخر فان از یک چین بودند یا از اجنب مختلطہ حضرت فرمود
میخواست کہ مثل آن را بشمابهای گفتند آئے حضرت فرمود آن طاوی الحال طاوی
حاضر شد پس فرمود ای غرائب فی الحال زلفی حاضر شد پس فرمود آن حضرت اسی
باز فی الحال باز سے حاضر شد پس فرمود ای کیو تو کیو تویی حاضر شد پس فرمود
تا چہرہ ایک شستند در پیڑہ ریزہ کردند و پا یکدیگر آتی خیتند در سرماں ایشان را
بنگاه داشتند بعد ازان فرمود ای طاوی طاوی دیدند گوشت و اوستخوانا و پر پا
طاوی از دیگران جدا شده بہ سر و پیوستند و بدن وسی درست شد و زندہ
گشت و بآن سرخ باقی هم ہیں معاملہ کرد ہمہ زندہ شدند بیعت
ہیں کہ سرفیل وقتہ اولیا مردہ را ازا ایشان جیلت ہست و نا
واز آنجلی آئست کہ جماعتی قتل میکنند روزی با حضرت بیج میر فہیم در زیر خراش
فرمود آمدیم آن حضرت لب می چینیا نید و چہرے میخواند کہ فہم آن میکردم یعنی
روی بان خرمابن کرد و فرمود ما را طعام کن از آنچہ خداونی تعالیٰ در تو و دیعت
نمادہ است از برائی بندگان آن جماعتہ دیدند کہ آن خرمابنی آن حضرت
علیہ السلام میل کرد و خوشہ با پر از خرمائی ترا آ وحیتہ حضرت آن جماعتہ را فرمود
پیش آئید و کبسم اللہ گیو نید و بخوبی دیجہ خور دند و آن جماعتہ میگویند کہ ہرگز
از ان شیرین تر دخوشنگ کا ہی نخوردہ بودیم اعرابی آنجا حاضر بود گفت ہرگز
آنچین سحر کا مرد زدیدم کاہی ندیدم حضرت فرمود کہ ہاؤ ارشان پیغمبر نبیم

درینان ماسخر نباشد دعایی کنم و خدا اجا بهت بیکند الگ خواهی بر تو دعا کنم تا خداتر منع
لند و سگی گرداند اعرابی از جمل گفت دعا کن دعا کرنی الحال سگ گردیدن پس و نجاشه خود
نمای حضرت بیکی از حاضران فرمود که عقبی می رود آنکس رفت و پر که آن سگ پیش اهل و
میال خود رفت و می چیناند و آنها عصا برداشتند و پر از پیش خود پراندند آنکس
بازگشت و پنجه دست حضرت عرض نمود آن سگ نیز پنجه دست آمده در خاک می غلطیید آب
از پیشمه کوئی هیرفت پیش خضرت رحم فرمود و دعا کرد بصورت خود بازگشت فرمود
اما عربی اینچه گفته بود می اینان آورد می گفت آری هزار بار اینان آور و می اینچه
له منصور خلیفه عباسی خضرت راطلبید و ربیع را گفت که اور احاضر ساز چون بیچ و بیا
حاضر کرد منصور گفت چند بحال فتنه می انگیزی و نیخواهی که خون سلانان بپرسی اگر
امر و زمزمه نکشند خدا مرآ بکشد حضرت فرمود من هیچ نکرده ام و نخواسته ام اگر
پنور رسیده باشد و دروغ است و از زبان دروغ عکوئی رسیده است منصور گفت
از فلان این سخن رسیده است و آنکس احاضر کرد و گفت تو خود شنیدی این سخن
از اخضرت علیه السلام آنکس گفت آری منصور گفت سوگند می توانی خور گفت
بلی پس آغاز سوگند کرد و با شهادت این حضرت علیه السلام فرمود ای منصور او را سوگند میدهم گفت تو سوگند ده اخضرت علیه السلام
باش خضر مود گبور اینست من حول شد و قوه والمعیات الی حول و قوي لقد فعل که
و کذا اجعفر و قال کذا اکذا اجعفر آن خصل ندکی هنلخ نمود و آخرسو گند خور ذکر برخورد

سو گند و مجلس نیتیاد و برد منصور گفت پائی دیرا بکشید و از مجلس نیم روح میگوید
که حضرت صادق صلوات الله علی نبینا و علیہ پر منصور و رآمد لب خود می جینا باید و بـ
منصور نزد نشست تا در پر اندر یک خود فشا نمود و می خوش بود شد چون از پیش نـ
بیرون آمد از دی پرسیدم که این هر خشنگ تراز همه بود بر تو چون در آمد می
لب می جینا باید چه میخواهد می دیدم که غصه بـ فرونشست فرمود دعائی جدا خود
حسین بن علی میخواهد می که یادگاری عند شد تی و با غوثی عند کربلا احرستی عنبیک اللئی
لاما مام و اکتفی بر بک الدی لا پر اصر ربیع گوید که این دعا را یاد کر دم هرگز شرعاً
پیش نماید هرگز این دعا را خوندم و ازان شدت فرح یافتم و هم بیچ گوید که نباید حضرت
صادق گفتم که چرا نگذاشتی تا آن شخص سو گند خورد را تا مام کند و دیرا سو گند دیگر
داد می فرمود چون بند و خدا یعنی را بگیانگی و بزرگوار می یاد کند با دم خلیم میوز زم
و تا خبر در حقیقت دی می کند دیرا سو گند دادم با نیچه شنیده خدا می تعالی دیرا
زد و گرفت و آزاد بخواست که روزی منصور با حاجب خود گفت و قیلله جنهر بن
محمد علیه السلام بـ من در آید پیش از نکره مین رسد دیرا بکش آنحضرت علیه السلام در آمد
و پیش منصور نـشست حاجب طلبید آمد و دید که آنحضرت علیه السلام نـشسته است
چون آنحضرت رفت از حاجب گفت ترا چه فرموده بودم حاجب سو گند خورد دکه
من دیرا نـدیدم گر پیش تو نـشسته معلوم نـشده که کدام آمد و رفت و آزاد بخواست
که یکی از متبران منصور گوید که روز پیش دی در آمد و دیرا تفکر باقیم کشم جوب.

لکه حیثیت گفت ای قلن جمیعی کشیر را از علویان فانی ساختم و پیشوایی ایشا ز را
کذا نشم گفتم که گفت چفر بن محمد علیہ السلام گفتتم وی مردیست مشغول بعیادت
خداد اصل اظر و میخواهد گفت من داشتم که تو اعقاد امامت وی دیدار می‌نم
سو گند خورده ام که بشب در زیارت ما فاطر خود را از دمی خارع نسازم یاف را
بخواند گفت چون چفر بن محمد حاضر شود هر کاه که من دست بر سر خودنم باشد که ویا
قتل کنی پرس گفت تا حداق را حاضر کنند در وقت آمدن بوی پویتغم دیدم که لب
می‌جینا نمیدام اما نشم که چه می‌گوید لیکن قصر منصور را دیدم که بجنینش در آمد چون شنی
از تلاطم امواج بحر و منصور را دیدم سرد پائی بر پنهان و لرزه برآمد اعماقی و می
اقداده استقبال آن خشت علیه السلام کرد و باز دمی آن خشت را گرفته بر سر خود نشاند
و گفت یا ابن رسول شریعت آمدن چه بود فرمود را خوند می‌درم گفت حاجتی که
داری بخواه حضرت فرمود حاجت من آنست که مران خوانی نامن هر وقتی که خواهیم
باختیار خود حاضر شوم اما گاه برخواست چون پیرون رفت منصور حاجت خواب گلبید
و تانیم شب گذید و نمازها از دمی فوت شد چون بیدار شد متوجه خود را خواند
و گفت در آنوقت که چفر بن محمد حاضر شد از دمی را دیدم که یک لب و سے
برز مین دیک بر بالا می‌قصیر من بود و بر پان فصیح بین گفت که مزد اتفاقی
فرستاده است که اگر بعادت کو نمی‌رسانی قرار و قصر ترا فرمی بر محال بین
تغیر شد چنانکه دیدم تقریباً هر چیزی که در میان بود

خاصیت بزرگترین است که بر سر لوحذا صلی اللہ علیہ وآلہ آمد و بود ہر چند پنجمین است چنان
بیشتر و از آنچہ کلمہ است که چون زیر پا شدید و بردار شیر نزد حکمران عباس کل عجیب این

دوبت لفظ شعر

و لَمْ يَأْتِهِ مُؤْمِنٌ بِهِ إِلَّا أَعْلَمَ وَعَلَيْهِ الْجَنَاحُ لِمَا نَهَى وَعَلَيْهِ الْجَنَاحُ لِمَا نَهَى	صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَقَمَ بِشَانْ طَبَّاسِفَا هَتَه
---	--

چون این دو میت با حضرت رسید و دست پر عابر داشت و فرمود ^{لهم} ای عالم
جبد ک کاذب افلاطونی که بک بی امیه و پیرا بگو نه فرستادند شیر و پرادر راه پدر
چون این خبر آن حضرت رسید در رسیده در انقاد و گذشت المکران شد از دی
نه ای شواحد البنته و غیره

فصل بیان فات آنحضرت علیہ السلام

فِي فَضْلِ الْخُطَابِ قَالَ عَمْرُ بْنُ الْمَقْدَامَ كَنْتُ أَذْانَفْرَتْ إِلَى جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلِمْتُ أَنَّهُ مِنْ سَالَةِ الْبَيْنِيْنِ وَلِدَ سَنَةً ثَانِيَّنِ بِالْمَدِينَةِ وَتَوْفَى بِهَا قَبْلَ شَوَّالِ سَنَةِ ثَمَانِ وَارْبَعِينَ وَمَا هُنَّهُ دَهْوَانِيْنَ ثَانِيَّنِ سَنَةَ وَدَفْنَ بِالْبَقِيعِ فِي قَبْرِ فَيْهَ أَبُوهُ وَجَدُّهُ وَعُمَّجَدُهُ وَهَاكَرَمُ بِرْكَ الْقَبْرِ وَإِنَّ أَجْمَعَ مِنَ الْأَشْرَافِ الْكَرَامِ وَوَفَاتَ أَخْفَرْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَدَيْنَهُ مُنْقَرِّهُ بُودَرَ وَزَدَ وَشَبَّهَةَ پَاتِرْ وَهَمَ رَحِيبَ سَنَةَ كَمِصَدَّ وَهَبْلَ رَمَثَتَ وَدَرَ بَقِيعَ دَفَرَ كَبِيْهَ پَرَوَادَهَمَ حَمَدَ بَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَدَهُ وَهِيَ حَضْرَتُ اِمَامَ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعُمَّرَ جَدَهُ وَهِيَ اِمَامَ حَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرْفُونَ مُهَسَّنَدَ مَرْفُونَ كَلْمَشَتَ بَسَنَ فَرَّاجَ حَضْرَتُ بَلَامَ

محب مقام شرف و مکرم و اهل قدر و مترک نزد رتب الفرق است که علامی طیبی
 را جمع کرده و نزد علامی امامیه وفات آن منبع ساعات در رسال صد و پانصد
 واقع شد و اشرافت که در راه شوال واقع شد و بعضی و شبینه بازدید هم رجب
 سال ذکور گفته اند و اکثر هم تشریف احضرت راشحت و پیغمبر گفته اند و بعضی
 شصت و هشت کفته اند و در کشف الغمہ متفاوت و یک بزرگ دایت کرد و هشت و خیاب
 از محمد بن سنان روایت کرد که در هنگام وفات هم تشریف احضرت علیہ السلام
 شصت و پنجاهم بود و در رسال صد و پانصد هشتم از هجرت وفات پافت و صاحب
 کشف الغمہ عمارتی از شیخ مفید نقل نموده که ازان مستقاد میشود که امنیل کلینی
 قابل شده و کلینی تصویر صح نموده که وفات احضرت در راه شوال بود و همانجا

باب هفت

در بیان حوال برگزیده خدا ز بدیهی الایمیاقدوه الاصفیا محب خالق اکبر حضرت امام
 سوسی بن جعفر علیہ السلام و احضرت امام حسین از ائمه اعلیٰ بیت علیہم السلام است
 اسم بیارکش سوسی کنیت وی امیرحسین ابو ابراهیم ابو علی را بیارکش نیز گفته اند
 و اول شریعت و اعقاب ترقیت کاظم و صابر و صالح و امین است ولقب مشهور احضرت
 کاظم علیہ السلام است فی شواهد المبینه اثما القلب بالکامل بفرط حمل و تحمل وزرة من المعتقدین بغيره چونکه
 ملک کمال و ثبت و بیار در گذر میفرمود از حدود گذشتگان و طالمان لهذا المقتب بالکمال است
 ولادت احضرت علیہ السلام در ابوابو بود در بیان که و مردمیه روز یک شنبه هفتم صفر

سنه کبود و شهت ہجری روایت گردید که ابن عکاشہ اسدی پندت حضرت امام
محمد باقر علیہ السلام آمد و حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام در خدمت ائمہ حضرت علیہ السلام
ایستاده بود این عکاشہ عرض کرد که یا ابن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از خود را
تزویج کنیں که بعد تزویج سیده ہست و ہمیان زری نزد حضرت علیہ السلام گذشتہ
حضرت فرمود که درین زودی بروہ فروشی از ایل زرخواہ آمد و در خاتمه پیوست
زرخواہ آمد باین نزد کنیز کے بارے او خوہ سه خرید رادی گوید که بعد از چند روز
که میز خدمت آئحضرت علیہ السلام فتح فرمود که میخواهید خبر دینہ شمارا از بروہ فروشی
ہمیان زر از کنیز بخوبی چون نزد آن بروہ فروش رفتم گفت کنیز افی که داشتم
بهمہ افروختیم و نمازه است نزد من گرد و کنیز کمی از دیگر بے براست گفت
بیرون آورایش از اما بینم چون ایشان را بیرون آورد گفتیم آن جاریہ که نیکو ترس
بچندی فروشی گفت قیمت آخر ملک مفتاد دنیاراست گفتیم احکام کن و از قیمت چیز بے
کم گفت هیچ کم نیکن گفتیم با چند درین کمیه است ما میخواهیم مرد لشیں سفیدی نزد اد
پو و گفت او بخانمید و به شمار بینخاس گفت بخانمید که اگر یک جبهه مفتاد دنیار است
میفروشم آن مرد پر گفت بخانمید و شمار بینچون شمردیم مفتاد دنیار بود نه کم و نه زیاده
پس آن جاریہ را گرفتیم و بخدمت ائمہ حضرت آور دیگر و حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام
نزد ائمہ حضرت ایستاده بود و اچھے گذشتہ بود بخدمت ائمہ حضرت علیہ السلام عرض کردیم

فَعَلَىٰ مُحَمَّدٍ أَنْ يَرْكِبَ سَبَقَتْ
وَالْمُؤْمِنُونَ إِذَا هُمْ يَرْكِبُونَ
أَنْ يَرْكِبُوا مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّمَا
يَرْكِبُونَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا
يَرْكِبُونَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

حضرت باز محمد کرد و از جاری سوال کرد که چه نام داردی گفت حمید و حضرت فرمود
که پسندیده هست در دنیا و ستایش کرد و خواهی بود در آخوند و خبر داد که ایا بجزی
یا شیب گفت با که ام حضرت فرمود که چنین برست نخسان می آید که فاسد نگشته
چکونه تو با که مانده گفت هر کاه که به نزد من می آمد داراده مقابله می شے نو و
حق تعالیٰ مرد سفید موئی را بر و مسلط میگرد اینکه طبا نپری زد پرسکو مانع میشد
اور ازین محل و مکرر چنین واقع میشد و در هر رتبه آنکه پسرانع او میشد پس
حضرت علیہ السلام فرمود ای جعفر علیہ السلام متصرف شوانین کیز زر اگه ازان است
وازین فرزند می بهم خواه رسید که بهترین اهل زین باشد ہکذا افی شواهد النبوة نے
فضل الخطاب کان موسی الکاظم علیہ السلام صالح عابد اجواد احباب کیثر القدر می دے
بالعبد الصالح من کثرۃ حبیادتہ و اجتہاد نقلیت که حضرت امام موسی کاظم صلواۃ اللہ
علی نبینا و علیہ زیادہ ازده سال سبیلہ میرفت بعد از طلوع شمس تا وقت زوال
و آنحضرت علیہ الصلوتوں السلام عابد ترین اهل زمان و فقیر ترین و سخی ترین و کریم ترین
ایشان بود و سخا و کرم دیراحد نبود روزی ز شخصے ایڈائی بوی رسید صبر کرد
و پسند ہزار دنیارا و داد و در حق و می حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام فرمود
این فرزند رسید و امام در فرزندان ماست و غوث نہ لامسته و بابی است اذ ابوا
قدامی عز و جل و خیر مولودی است و آنحضرت در مدینہ مستعامت داشت و اول بار
حمدی ابن منصور حضرت را از مدینہ پر گفتاد آورده مجبوس ساخت شبی هیر المؤمنین

علی مرتضی علیہ السلام را بخواب دید که فرسود یا عصوف عسیم بن تولیم ان تقدیم اراض
و قطعه ارحا کلم میج گوید که شب بود که محمدی مر اطلبید چون من پیش وی رفتم شنید که
این آیت را به آواز خوش میخواند چون مرادید گفت برو و موسی بن جعفر را بیار
من فتم و آنحضرت علیہ السلام را آورد مصمدی با حضرت معاونقه کرد و پیش از
دخواپ را آنحضرت علیہ السلام گفت بعد ازان گفت پیچ تو این که مر این که این
از اونکه پر من و فرزدان من خروج چکنی فرمود که وانشده گز نگرده ام و از شان غمیست
که چشم مهدی گفت راست میگوئی پس رفع را گفت که آنحضرت علیہ السلام را دو از زده
هزار دنیار بده و بسوئی اهل وی روان کن پیچ گوید که هم در شب ساختگی دعی کرم
دو برادران نمودم از خوف آن بیاد امانی پیدا نشود تا ایام رسید در همه بود کس
دویم بر رشید آنحضرت علیہ السلام را به بعد او طلبید و در آن وفات یافت نهاد فی
شواهد المبینه و فی فصل خطاب روایت کرد و شد که بارون رشید گفت من بخواب
و پدر که حضرت امام حسین علیہ السلام تشریف آورد و در درست مبارکش حریه ایست
و فی فراید اگر موسی بن جعفر را چین ساعت میگذاری فهماد الائمه را باین حریه ذبح
خواسم کرد برو و آنحضرت علیہ السلام را از قید خلاص کن و مسی هزار درمی باود و
دیگر هزار بجا طشریف بیا پیر مقام است فرماید و اگر بخواهد بدینه تشریف برو و هرگاه
که بارون بخدمت حضرت آمد و آنچه حضرت امام حسین اصر کرده بود به او داد پس آنحضرت
فرمود که من رسول‌الله مصطفیٰ شد طلبیه و آله را در خواب دیدم که تشریف آور و فرمودمی

تو منظومي وناحی ترجمه‌س کردند گواین کلات را در سهین شب از قید علا خواسته
پس عرض کرده میار رسول شد نادر و پدر مکن فدا می تو باد بفرمان کلات راحضرت
فرمود گجو پاصا مع کل صوت دیا کاسی العظام لحماء منتشر نماید الموت اسالکب حمایل الحسنی
ربا سک الاعظم الکبر المخزون المکنون الذی لم يطلع عليه من المخلوقین یا حلیما ذا اناقة
لا ییری عن اناقة یا ذا المعرفت الذی لم یقطع ابد او الامحسی صدر افسر عمنی و راه اخبار
شیرة و فواد رکنیة وفضل

در زیان کشید و کرامات آن خیرت علیه السلام که از ظهر می‌شود این این من الامس بہت و پرا
کرامات بسیار است و از آنچه جلو آمد است که این جوزی از شفیق لبخی تعلکرده گرفت در سفر محج
قاد سیم بر سیدم چوانے دیدم خوب روی گندم گون بالای چاهه ای خود را پیشنهاد پوشیده
له بکتف خود را و نعلیین در پا کرده از میان مردم به یون آمد و تنها از شست
اخو گفتگو کنم این از صوفیه می‌نماید چناناکه میخواهد که درین راه سفر پر کردن سلامان
پر باشد بر و مردو پر اسرار شکنندگان باز هستند چون نزد یک و می سیم فرمودیا شفیق
جهتیو اکثرا من اطنان بعض اطنان اثما خود گفتگو کنم این چوان هر آنینه پند و دایست صالح بتو
بر سیم و از دو می بخواهم از نظرم غائب شد چون بنزد دیگر سیدم دیدم که در نهاد است
دل رزه براعضا ای دی افتاده و اشکه از حیضه ای رو ای دست گفتگو هر دو مردم و از دو
ند رمی بخواهم صبر کردم تا فارغ شد و در می‌بین کرد و گفت پاشفیق چوان این آیته
را ای اعفار لیس تا پ و ای من عمل صالح اثما هستد می پس در دل این گذشت اینکه این چوان

از اب ایل هست که پیغمبر می‌زن دو بار سخن گفت باز از حشمت من پنمان گردد و بینزل ز باله فرو دادم
دیدم که بر سر چاپه استاده و کوزه در دست دارد و مخواهد که آب بیان شاد بنا کاه کوزه
از دستش بچاه افتاد بجانب آسمان نگاه کرد و گفت تو سیراب کننده منی هرگاه تشنده شوم
وقت منی هرگاه که طعام بخواهم می‌ولام غیر از این کوزه ندارم شفیق کویدند او دیدم
که آب چاه بلند شده و کوزه را برگرفت و آب پر کرد و وضو ساخت و چار کوت نازگذار
پس به محل رسید و قلت و شستی: «نجابر و مشتهد کوزه رجیت و می‌جنایند و می‌آشاییش پنجه
و گفتمن را هم بخواران از بقیه هنر روز می‌داد ترا خدا تعالی و افعال کرد پر تو گفت امی چنین
چنین لعنتی ای ظاہر و باطن او بایز سرگم خود را بخدا می‌خود نیکو ساز و کوزه بین داد
از آن خوردم سویق و شکر بود تا سیر شدم حندر و زلطف عالم و شراب حاجت نیفتد و بخدا
لذت زیست و خوشبو ترا زان کا هی خورده بودم باز ندیدم او را تماشکه سیدم شیشه بجا ای
قبه میزاب و دیدم که نماز میکرد بناله و گریه ناصبح برآمد پس ناز و طوان کرد و پرآمد و بناله
افتاد من ناگاه خدم و خشم و غلامان و اموال باود دیدم بر خلاف ایام راه و خلق اینوه گرد او
سلام بدو سیکردن و برک مجستند و از حال او پر سیدم گفتند موسمی بن جهضرت علیه السلام
پسر با خود گفت عجب و شتر که این فضائل و مجامعت بود و باشد گرایین سید بزرگ زید و ابر
و از آنکه آنست که هارون رشید علی بن القطیین ای جامه هائی فاضردا و دران در راه بود
از خرسیا و زلحفیت و این بقطیین بکمال ارادت و اعتماد بکنیا بآن حضرت علیه السلام
چیزی از اموال پرآن چاهم را افزود و همراه پیش آن حضرت فرستاد آن حضرت یحیی را

لهم إني أنت عبدي فاستعذ بي من عذابك
فلا يحيي ميتاً ولا يحيي ميتاً

تیول کرد گرگان در عده زر لعنت را رد گرد و فرمود که این را گذاهار آن ترا بکار آید بعد
چند روز این لقظین بر کلی زغالان خود غصب کرد و از پیش خود برآمد آن غلام شیخ
رشید آمد و گفت که سید حم موسی بن جعفر علیہ السلام را امام میداند و دیرا و اهل بیمار
می فرستد و از آنچه در عده ایست که امیر المؤمنین دیرا ایان اکرام و احترام کرد و چون
رشید آنرا شنید غصب بروی مستولی شد فی الحال گماشته بطلب گفت می فرستاد چون
حاضر شد از دی پرسید که این در اعره که ترا پوشانیده بودم چه کردی گفت نزدیک
من است گفت حاضر کن غلامی را طلبید و گفت بفلان فنا شر و از سرای من کلید ندا
از فلان کنیز ک بطلب و در انخناز صندوق است آنرا بکشاد و در آن صندوق
ظرفیست سرمه بر آنرا بسیار غلام زود انظر را حاضر کرد و رشید گفت تاجر را
برد و شنید آن در عده دید که چو همای خوش مطیب ساخته پ غصب شیخ فردا شست
و گفت این را بجای دے باز فرست و خوش باش که من بعد ازین سخن کسوار در حق
خواهم شنید و آنحضرت علیہ السلام را معلوم بود که این معامله اد رسیش همراه آمدند
در عده را رد فرمود و قبول نکرد و از آنچه آنست که را وی میگوید و قلیکه آنحضرت را
به بصره می بردند نزدیک به اسن همراه حضرت میل علیہ السلام در کشتی شستیم و عقباً کشتی بود
در آن زمانی نوع عروس همراه شوهر خود شسته غوغای میکرد حضرت فرمود این چه غوست
در عروس را می برد چون ساعتی برآمد شنید که مردانش قدری میکشد حضرت علیہ السلام
این چه فرماده است گفتند آن عروس خوست که کشتی از آب در پای بردارد و متواند ترک

از دست اور آپ افتاده است حضرت فرمود کشتی را نگاہدار یزدگاه پر اشتمد باز فرمود
 که طاح ایشان را زیر گوشید گشتی ایشان را نگاہدار شد و یکنایار کشتی آمد و در زیر بچیرے
 بخواهد پس فرمود که طاح ایشان را بگویید که در آپ در آید و آن دستوان بگیرد چون نظر کرد
 آن دستوان بر سر کوز می خود و امک آنے بر بالائی آن طاح به آپ درآمد و دیرا برگرفت
 و از آنچه آنست که را وی می گویید که مراعلی بن تقیین با کسی دیگر گفت که بقوه سود فلانی را با خود
 هر کن و دور اعلم بخرید و این مال را این مکتوب را بحضرت امام موسی بن جعفر صلوٰه شد
 علی بنینا و علیه السلام من بقوه روایتیم و با آن دو کس دور اعلم خرید بچشم چون بدینه نزدیک
 رسید بکم جائی فرو دادیم و چیرے می خودیم ناگاه دیدیم که حضرت امام موسی بن جعفر پیغمبر
 سوار طایپ شد بغاستیم و بر دی سو مم کردیم فرمود که بیارید انچه باشاست چو پذیری
 پیش دی برویم پس مکتوب را بوی دادیم مکتوتے چند از آستین مبارک خود برا آمد
 فرمود که این جوابهای مکتوب شماست بازگردید و رخط خدا انتقام عرض کرد بکم که تو شد
 راه مانام شد و درینه نزدیک است اگر اجازت باشد زیارت رسولنا کنیم و تو شه نیز دارم
 فرمود که باشاییچ ز لوراه باقیانده است گفتم آرسے فرمود که پیش از پیش در دیگر نز
 بدست مبارک خود بگرفت و فرمود که این زاد اشناها بقوه پسند است بازگردید و رخط
 خدا اعلی بازگشتیم و ان زادنا بقوه مارا بس بود

فصل در بیان وفات حضرت علیہ السلام

لی فصل الخطاب تونی دوم الحجۃ لخسفلون من رجب سنه ثلث و ثمانیین و مائمه و قد قدم غیره

اربعاً وعشرين سنت و اخهضرت دریسران رون پنداش و زخم پیش حبیب سنه کیم خدشتار
ایشان مجری زفات یافت و قبر شریش در نهداد است و میگویند که کسی این المکان
آنحضرت را بگفته هاردن در طلب زهر داد و زمکیه زهر داد حضرت فرمود امر وزیر
زهر دادند و فردا پنداش نمایه از دی سُیخ خواهد شد و پس فردا
سیاه و غلیظ خواهد شد اینگاه خواهیم مرد چنان شد که فرموده بود نضائل و مناقب آنحضرت
مدی و نهایتی ندارد که بقلم آید و نزد علمائی امامیه افسر و رشادت آنحضرت آنست که
رسال بعد و هشتاد و سیم هجری واقع شد و بعضی صد و هشتاد و شش گفتہ اند و روز
نوات مشهور روز جمعه بیت و پنجم ماه ربیع بود و بعضی نهم ماه ذکور شیخ گفتہ اند و هشتاد و سیم
آنحضرت در وقت زفات موافق مشهور پنجاه و پنچال بود و بعضی پنجاه و چهار گفتہ اند
در کافی ششم ماه ربیع گفتہ و در تذییب تاریخ بیت و چهار مام و ماحب کشف الغم
نکتاب کمال الدین کسل کرد که بیت و پنجم ربیع شیخ در مصلح این قائل شده و پنچال
بن الجوزی نہ اما قالوا و اللہ عالم بالصواب وعقب من ولد موسی بن جعفر و هم الموسوی
اربعده عشر رجای علی الرضا بن موسی بر همیشیم بن موسی العباس بن موسی محمد بن موسی
بداشtron موسی جعفر بن موسی حمزه بن موسی زید بن موسی هاردن بن موسی آحق بن
دی محسن بن محسن بن احمد حمیل بن موسی عبید اللہ بن موسی لام ولد ولد الیقره و اما
بخاری الذین لر عیقبو همان و همدالرحمه الفضل و احمد و حمیل و الحاسرونی و داد و دکان ولد
لاظر مسعود و مسیح بن بترا و همیں و هشترین ابا نافیکون همچو و لد و شعا و نسیم و لوا و متنیه آن

وَمِنْ فَنَادِيجِهِنْ سَعْيٌ
وَمِنْ شَنَدِيرِهِنْ مُصْبِرٌ
وَمِنْ كَلْمَانِهِنْ مُكْلِمٌ
وَمِنْ قَلْمَانِهِنْ مُكْلِمٌ
وَمِنْ قَلْمَانِهِنْ مُكْلِمٌ
وَمِنْ قَلْمَانِهِنْ مُكْلِمٌ

حضرت موسی کاظم علیہ السلام پوپیستہ فرزند پندرہ خود را رضا عی اسی نام پیدا کیا تھا میر موہود
کے بخواہید فرزند مرارضا چون اپنے حضرت خطاب میکردا تھرست را ابو حسن بن مسیح پیدا کیا
و ماوراء تھرست پندرہ کی نیز کی جمیدہ ماوراء امام موسی کاظم میود ولما اسحاق منہا بخدمتہ و شفاعة
و امام البین و استقد کسما معاً علیٰ تکمیلہ وہی است کہ جمیدہ کہ از محلہ اشرف و بزرگواران
بخدمت بود کیونکہ خرید و اور ایک تم سعی کی گردانید و آن جاریہ سعادتمند بہترین ننان
بود دعویٰ عقل و دین و حجہ و فاتوان خود جمیدہ را تعظیم میں نبود و از رد فریکہ خرید
اور اہر گز نزد و اونکی نشست پر ای عظیم و اجلال و پس کی جمیدہ رد فریکہ با امام موسی
لغفت کہ اے فرزند گرامی تکمیل جاریہ است کہ من از و بہتر ندیدم در زیر کی و محاسن افلاط
و میدان تھم تھسلی کہ از وجود آید بکیزہ خواہد بود و اور اپتو میں بخشش و از تو انتاس
کے کنم کہ رحایت حرمت او کبھی چون حضرت امام رضا از وجود بوجود آمد او ایظا ہر
مسٹ گردانید حضرت امام رضا شیر بیارے آشامید رد فریکہ ظاہرہ گفت کہ
مرض نہ دیکھ بھر سا پنید کہ مرا یاری کند لفتند گر شیر تو کی میکند لفنت در غوغ نتیو اکھ
بند اسولنڈ کہ شیر من کنمیت ولیکن نوافل و اور ادیکہ پیشتر دشتم و آنا نہ عادت کر دوہم
بیشتر پیدا دون او کم شد وہت و باین سبب دن بھی حسم کہ اور از خود ترک نہایم
و چون جمیدہ بھی مادر حضرت امام رضا اخیر پیشہ حضرت رسول نجد اصلی اشہد علیہ وال
زاد خواب دید اخھرست باول گفت کہ اے جمیدہ بھی اب فرزند خود موسی تکلیک نہ
کہ از و فرزندی بھی خواہد سید کہ بہترین اہل زمین باشد و باین سبب جمیدہ بھی را